بازتاب فرهنگ ایران باستان در اشعار حکمی ناصرخسرو (با تکیه بر منابع عربی)

دکتر وحید سبزیان پور[1]
دکتر تورج زینی وند[2]
مسلم خزلی[3]

چکیده

ناصرخسرو، یکی از سخن سرایان مشهور و شاعران حکیم قرن پنجم ادبیّات فارسی است. وی در اشعار خویش از دو فرهنگ اسلامی و ایرانی تأثیر پذیرفته است که البته به تأثیر پذیری او از فرهنگ ایرانی کمتر توجه شده است. این نوشتار، نیز بر آن است تا با تکیه بر منابع اصلی و دست اوّل عربی و ایرانی به بررسی تأثیر پذیری ناصرخسرو از فرهنگ و حکمت ایران باستان بپردازد. اهداف و محورهای اصلی این نوشتار عبارتند از: الف. پیشگفتار مختصری در مورد ارزش حکمت در ایران باستان و ذکر کلیّات پژوهش.

ب. تحلیل اشعار ناصرخسرو و بیان تأثیر پذیری ناصرخسرو از حکمت ایران باستان و حکمت متنبّی.

یافته‌ی اساسی این پژوهش در این است که ناصرخسرو به واسطه‌ی آگاهی از فرهنگ ایران باستان که نسل به نسل از نیاکانش به او منتقل شده، از حکمت ایران باستان تأثیر پذیرفته است. همچنین ناصرخسرو، از فرهنگ عباسی و ادبیّات عرب و شاعران آن به ویژه متنبّی تأثیر پذیرفته است که البته ریشه‌ی اصلی این حکمت‌ها در ایران باستان قرار دارد.

واژگان کلیدی: ناصرخسرو، متنبّی، فرهنگ ایران باستان، فرهنگ عصرعباسی، شعر حکمی.

۱ – دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی wsabzianpoor@yahoo.com
۲– دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی
۳– کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی moslem_khezeli@yahoo.com

۱- پیشگفتار

اخلاقیات مهمترین بخش ادبیّات پهلوی را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که مشخصه‌ی بارز این ادبیّات به ویژه از جهت تأثیری که بعدها در ادبیّات دوران اسلامی در کتابهای ادب و اخلاق عربی و فارسی گذاشته است مجموعه اندرزهای آن است. آنچه از این آثار بر جای مانده است اندک است و بیشتر این آثار را باید به صورت ترجمه در کتابهای دوران اسلامی جست (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۸۰). فارسی میانه به صورت یک ادبیّات حکمی بر اساس مجموعه پندها و ضرب المثل‌ها (کلمات قصار و گفته‌های مختصر و مشهور مربوط به عموم) پر بار است. به طور طبیعی ادبیّات حکمی زردشتی که توسط روحانیان انتقال داده می‌شده است، مناسب‌ترین پندهای اخلاقی را در بر می‌گیرد (گرشویچ و بویس، ۱۳۷۷: ۱۰۳). برخی از اولین شاهان ساسانی مانند شاپور اوّل و شاپور دوم، به نقل و ترجمه و تحصیل کتابهای حکمی توجه کرده و در این زمینه اقدامات مفیدی انجام دادند ولی رواج کامل حکمت در روزگار «انوشروان» بود که همزمان با انتشار معلومات هندی، سریانی و یونانی بود (اقبال آشتیانی، بی‌تا: ۷۳). از حکیمان مشهور ایران باستان می‌توان اشاره کرد به: ۱. کسرا انوشروان، وی افزون بر مقام پادشاهی در مجالس علما حضور می‌یافت، و حکمای یونانی دربار او به مهارت علمی‌اش اعتراف داشته اند. ۲. بزرگمهر حکیم معلم هرمز و وزیر انوشروان، که کتابهای ادبی و تاریخی سرشار از نقل کلمات حکیمانه‌ی اوست از جمله: مروج الذهب مسعودی، تاریخ بیهقی و کشکول شیخ بهایی. ۳. اردشیر صاحب کتاب کارنامه. ٤. آذر باد مهر سپندان. ۵. جامساب حکیم و... (همایی، بی‌تا: ۲۲۱-۲۳۰). افزون بر اوستا، متن‌های حکمی و اندرزی دیگری نیز در پارسی میانه وجود داشته است از جمله: ۱. اندرز خسرو قبادان در ۳۸۰واژه منسوب به انوشروان. ۲. اندرز انوشه روان آذرباد مهرسپندان. ۳. پندنامه زرتشت. ٤. یادگار بزرگمهر بختگان (ترابی،

۸۵:۱۳۷۱). همچنیــن پندنامه‌ی بزرگمهر وزیر انوشــروان یکی دیگر از مشــهورترین نمونه‌های حکمت ایرانی است (آربری، ۱۹۵۹:۲٦۱). عشق ایرانیان به حکمت و اندرز آنقدر مشــهور اســت که کریستینسن، آن را از ویژگی‌های این قوم می‌داند وعلت رنج و زحمــات برزویه‌ی طبیب را برای به دســت آوردن کتاب کلیله و دمنه علاقه‌ی آنان بــه اندرزهای موجود در این کتاب می‌داند (کریستینسن، ٤۲٦:۱۳۳۲). در آثار به جای مانــده از متون قدیم ایران افزون بر متون دینی، پندهای بسیاری از خسرو انوشــروان، اردشــیر بابکان، شاپور پسر اردشیر، بهمن، هوشــنگ، و وزیرانی چون بزرگمهر دیده می‌شــود (ابن مسکویه، ۱۹۵۲، ج٦: ۸۸). اما در میان جالب‌ترین نمونه‌های بازمانده از اندرزنامه‌های حکمت آمیز دنیای مزدیسنان رســاله‌ی حکمــت آمیز جاویدان خرد یا الحکمۀ الخالدۀ اثر ابوعلی مسکویه (٤۲۱ق) است (زرین کوب، ٤۷:۱۳۷۱). با ارائه‌ای این پیشگفتار در مورد جایگاه و ارزش حکمت در ایران باستان هدف ما از این نوشتار ارائه‌ی وجوه تأثیرپذیری ناصرخسرو از فرهنگ ایران باستان است که این تأثیر پذیری به دو بخش تقسیم می‌شود. ناصرخسرو، به دو طریق در اشعار حکمی خود از فرهنگ ایران باســتان تأثیر پذیرفته اســت. ۱-وی از طریق مطالعه آثار کهن ایرانی و نقل نسل به نسل میراث‌های حکمی با حکمت ایران باســتان آشنایی یافته و از آن تأثیر پذیرفته است. ۲- وی در مضمون‌های حکمی خود از فرهنگ عباسی و شاعران آن روزگار به ویژه متنبّی تأثیر پذیرفته اســت که ریشــه‌ی این مضمون‌های حکمی را نیز می‌توان در حکمت ایران باستان یافت. در مورد پیشینه‌ی پژوهش باید گفت که در زمینه‌ی تحلیل اشعار ناصرخسرو و تطبیق آن با ادبیّات عرب پژوهش‌های ارزشمند و متعددی انجام گرفته اســت که از این میان ۵ اثر مهدی محقّق ۱. تحلیل اشــعار ناصرخسرو (۱۳٦۳)؛ ۲. شرح سی قصیده از حکیم ناصرخسرو قبادیانی (۱۳٦۹)؛ ۳. پانزده قصیده از حکیم ناصرخســرو قبادیانــی (۱۳٤۰)؛ ٤. در جستجوی مضامین تعبیــرات ناصرخسرو در

احادیث و امثال و اشـعار عرب (۱۳٤۰)؛ ۵. شـرح بزرگ دیوان ناصرخسرو (۱۳۸۸)؛ از اهمیت بیشـتری برخوردار است. در این ۵ اثر به تأثیرپذیری ناصرخسرو از فرهنگ اسـلامی و ادب عربـی پرداخته شـده و به صـورت جسته و گریخته نیـز به برخی حکمت‌های ایرانی نیز اشـاره شـده اسـت. اما مقاله‌ای نیز تحت عنوان؛ معانی غنایی مشترک در شـعر ناصرخسرو و متنبّی (پیشـگر:۱۳۹۰) نیز در پژوهشنامه ادب غنایی دانشـگاه سـیستان و بلوچستان به چاپ رسـیده اسـت. این مقاله هر چند با ارزش اسـت ولی دارای ایرادتی چند است. از جمله اینکه این مقاله نه فرضیه‌ی تحقیق و نه پرسـش تحقیق دارد و در آن پیشـینه‌ی تحقیق نیز به کلّی فراموش شده است. اهداف این پژوهش مشـخص نیست؛ معلوم نیست که هدف آن بررسـی تطبیقی حکمت این دو یا مفاخرات این دو است. در واقع در ساختار مقاله این دو مضمون از هم تفکیک داده نشـده است. (پیشـگر، ۱۳۹۰:٤۳: مورد۱۱). همچنین در این مقاله به مواردی بر می‌خوریـم که هیچ ارتباط معنایی با هـم ندارند (همان، ص٤٦، مورد٦ و ۷: وص٤۳، مورد۱۰ و ۱۲ و۱۳).

۲- پردازش تحلیلی موضوع

ناصرخسرو، در اشـعارش از دو فرهنگ اسـلامی و ایرانی تأثیر پذیرفته است ولی در پژوهش‌های به عمل آمده کمتر به تأثیر فرهنگ و حکمت ایران باسـتان در اشـعار وی پرداخته شده است. ناصرخسرو، از دو طریق با فرهنگ ایران باستان آشنایی یافته است. بنابراین، تأثیر پذیری وی از فرهنگ ایران باستان به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اوّل ناصرخسرو، به صورت مستقیم از فرهنگ ایران باستان تأثیر پذیرفته است. برای اثبات این ادعا می‌توان به این مسأله اشـاره کرد که وی بارها در دیوانش اسـم زرتشـت، (ناصرخسرو، ۱۳۷۲:۱٤۳) اوستا، زند و پازند (همان:۱۲۲، ۱۱۰، ۸۹) آورده

است و در جای جای دیوانش اسم پادشاهان بزرگ همچون انوشروان، اردشیر و سام و... را ذکر کرده اســت. اما بخــش دوم در واقع دربرگیرنده‌ی تأثیرپذیری ناصرخسرو از فرهنگ عصر عباسی و ادبیان و شاعران این عصر به ویژه متنبّی است. ناصرخسرو، همچون شاعران دیگر ایرانی در مضمون‌های حکمی خود از متنبّی تأثیر پذیرفته است اما باید خاطر نشــان کرد که آبشــخور اصلی حکمت‌های متنبّی نیز ریشه در حکمت ایران باستان دارد. در مورد تأثیر پذیری ادبیّات عرب در عصر عباسی از فرهنگ ایران باســتان می‌توان گفت: وجود بیش از ۲۰۰۰واژه‌ی فارسی که تمدن عباسی آنها را وام گرفته است (آذرنوش، ۲۵:۱۳۸۱)، میزان تأثیر زبان و فرهنگ ایرانی را در عربی نشان می‌دهد. در بغداد عصر عباسی، آداب و رسوم ایرانی روز افزون شد و در آن عیدهای باســتانی مانند نوروز، مهرگان و رام برپا می‌شد و لباس رسمی دربار لباس ایرانی شد (براون، ۱۳۳۳، ج۱: ۲۰۹). جاحظ (بی‌تا: ۲۳-۲٤) می‌گوید: شــاهان ایرانی در اداره‌ی مــردم و نظم اجتماعی پیشــگام بودنــد و ما قوانین حکومت و کشــورداری را از آنها گرفتیــم. ابــن خلدون (، بی‌تا:۵۳) نیــز به این مسأله اعتراف کرده و تمدن عباســی را وارث تمدن ساسانی می‌داند. فرهنگ ریشه دار ایرانی به گونه‌ای ادیبان و نکته سنجان عرب را به شــگفتی وا می‌دارد که جاحظ پندهای بزرگمهر و عهد اردشــیر و رســایل عبدالحمیــد و آداب ابن مقفع را برتر از پندهای عرب می‌داند (جاحظ، ٤۲:۱۳٤٤). از دیگر ســو عشق و شیفتگی حاکمان عباســی از جمله هارون الرشید، به حکمت ایران (ابــن ابــی حدید، ۱۲۷۱، ج٤: ۱۳۷) و توصیه‌ی مأمون بــه آموزگار فرزندش که او را عــلاوه بر قرآن، کلیله و دمنه و عهد اردشــیر بیاموزد (مبرد، فاضــل، ج٤: ۲۵: نقل از عاکوب، ۵۷:۱۳۷٤)، نشانه‌ی اعجاب و شیفتگی عباسیان به فرهنگ ایرانی است. نفوذ پند و مثل ایرانی در اشــعار شــاعران عرب به حدی رسیده است که در دیوان «صالح بن عبدالقدوس» هزار مثل از ایرانیان جمع شده است (امین، بی‌تا، ج۱: ۱۹۰). عاکوب

می‌گوید: هر کس کتابهای عربی ادب و تاریخ را در زمینه‌های، چون پند، ادب، شـــرح حال شـــاهان، داســـتان‌های جنگی و نکته‌های بلاغی مطالعه کند انبوهی از عبارات و سخنان کوتاه و قطعه‌های ادبی را در برابر خود خواهد دید که ریشه‌ی ایرانی (فارسی) دارند (عاکوب، ۲۹:۱۳۷٤). اســـتقبال از سخنان حکیمان ایرانی در منابع قدیم عربی تا جایی است که عامری (۲۹۷:۱۳٦٦)از حکمای قرن چهارم پس از نقل مطلبی از شاپور، پسر اردشـــیر می‌گوید: «هَذَا مِن حَقّهِ أن یُکتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ»: شـــایسته اســـت که این مطلب با آب طلا نوشـــته شـــود. و جمله‌هایی مانند «قانون کبیر فِی السیاسهٔ» در ابتدای جمله‌های مربوط به شـــاهان و حکیمـــان ایرانی در کتاب او دیده می‌شـــود. ابن ندیم (بی‌تا: ۱۲٦).«عهد اردشـــیر»، «کلیله و دمنه» و «یتیمهٔ ابن مقفع» را از کتابهایی می‌داند که همگی بر خوبی آنها متفق علیه هستند.

۲-۱. تأثیرپذیری مستقیم ناصرخسرو از فرهنگ ایران باستان

از آنجا که تا حدود ۳۰۰ سال پس از اسلام اثر و منبعی به زبان فارسی وجود ندارد، به همین ســـبب برای تحقیق در فرهنگ ایران پیش از اســـلام باید به منابع عربی روی آورد که اخبار و فرهنگ ایرانیان به شـــکل پراکنده و در جای جای آن دیده می‌شـــود (آذرنـــوش، ۳۲:۱۳۸۵). بـــه علت در هم تنیدن دو فرهنگ ایرانی و عربی، پژوهشـــگر ادب ایرانـــی باید با منابع قدیم و معتبر عربی آشـــنا باشـــد. زیرا قسمت اعظم مواریث ایرانـــی با معارف اســـلامی عربی آمیخته، بلکه این معـــارف خود بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد و فهم صحیح و درک ارزش آن جز در زمینه‌ی مطالعات اسلامی و از خـــلال مأخذ عربی میسر نیست (محمدی، ٤۲۹:۱۳۷۹). بنابراین، ما نیز در این جستار در بخـــش اوّل، برای رعایت دقت در پژوهش با تکیه بر منابع قدیم عربی به بررســـی تأثیر فرهنگ ایران باســـتان بر اشعار حکمی ناصرخسرو می‌پردازیم و ریشه‌های ایرانی

حکمت‌های او را نشان می‌دهیم. این تأثیر پذیری در موارد ذیل نمود دارد:

۲-۱-۱. صبر

ناصرخسرو، سرانجام صبر و شکیبایی را شیرین می‌داند:

چو صبر تلخ باشد پند لیکن به صبرت پند چون صبرت شود قند

(ناصرخسرو، ۱۱۰:۱۳۷۲)

در منابع عربی از انوشروان نقل شده است: قَالَ: أنوشروان: الصَبرُ کَاسمِهِ و عَاقِبَتِهِ العَسَلُ (راغب اصبهانی، ۱٤۲۰، ج۱: ۵۲۵) ن. ک دباشی (۹٤:۱۳۷۰). ن. ک (سبزیان پور، ۱۰٦:۱۳۸۸).

ناصرخسرو، صبر و بردباری را مانعی در برابر مصیبتها می‌داند و آن را همچون سپر و کلاه خود می‌داند:

جز صبر تیر او را اندر جهان سپر نیست مرغیست صبر کو را جز خیر بال و پر نیست

(ناصرخسرو، ٦۳:۱۳۷۲)

در حرب این زمانه‌ی دیوانه از صبر ساز تیغ و ز دین مغفر

(همان:۱٤۸)

در منابع عربی در مورد صبر از خسرو نقل شده است: الحِلمُ حِجَابُ الآفَاتِ: (ثعالبی، بی‌تا: ٤۰): بردباری مانع آفت‌هاست.

۲-۱-۲. کوچک شمردن دشمن(۱)

ناصرخسرو، دشمن کوچک و ضعیف را بسیار خطرناک می‌داند و می‌گوید: باید

آن را دست کم نگرفت:

مبین در هیچ شخصی از حقارت که نپذیرد درین جا دل عمارت

مدان مر خصم را خُردای برادر که سوزد عالمی یک ذرّه آذر

(ناصرخسرو، ۵۱٦:۱۳۷۲)

در منابع عربی از قول انوشروان آمده است: قَالَ أنوشروان: العَدُوُّ الضَعِیفُ المُحتَرِسُ مِنَ العَدّوِ القَوِی أحرَی بِالسَلَامَةِ مِنَ العَدوِّ المُغتَرِ بِالعَدُوِّ الضَعِیفِ (آبی، ۱٤۲٤، ٤: ۱۳۸)، (ثعالبی، ۱٤۲۱:۷۰)، (زمخشری، ۱٤۱۲، ۳: ۳٦۹)، و (ابن حمدون، ۱٤۱۷، ۱: ۳۱٤): دشمن ضعیفی که از دشمن قوی پرهیز کند، ایمن‌تر از دشمنی است که در مقابل دشمن ضعیف دچار غرور شده است. ن. ک. (سبزیان پور و همکاران، ۳۹۹: ۱۳۹۱).

۲-۱-۳. دوست واقعی(۲)

ناصرخسرو، دوست واقعی را کسی می‌داند که در سختی و تنگنا یار و همراه انسان باشد:

برادر آن بود که روز سختی تو را یاری کند در تنگ بختی

(ناصرخسرو، ۵۱۲:۱۳۷۲)

دلا یاری طلب گر می‌توانی چنان یاری که بر وی جان فشانی

کدامین دوست کو از دوست نازد چو کار افتد به جان جان را ببازد

(همان:٥٥٤)

در فرهنگ ایران باستان در مورد صفات دوست واقعی آمده است: قَالَ بَعضُ حُکَمَاءِ الفُرسِ: صِفَةُ الصَّدِیقِ أن یَبذُلَ لَک مَالَهُ عِندَ الحَاجَةِ، وَ نَفسَهُ عِندَ النَّکبَةِ، وَ یَحفَظَکَ عِندَ المَغِیبِ (ماوردی، ١٤٠٧:٢٩٤): یکی از حکیمان ایرانی گفته است: صفت دوست این است که در زمان نیاز مالش و در زمان مصیبت جانش را به تو ببخشد و پشت سر از تو حمایت کند. ن. ک (سبزیان پور، ۱۳۹۰:۲٦۰اهمیت...).

۲-۱-٤. آنچه برای خود می‌پسندی....

ناصرخسرو، می‌گوید: آن چیزی را که برای خودت دوست داری و می‌پسندی همان را برای دیگران نیز بپسند:

به کس مپسند آنچت ناپسندست که واجب کشتن مار از گزند است

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲:٥٤٦)

چو نیکو خواه باشی بر تن خود دگر کس را چرا خواهی تو در بد

(همان:٥١٥)

کاری که ز من پسند نایدت با من مکن آنچنان و مپسند

قباد در وصیت نامه‌اش به کسری نوشته است: فَإکرَه لِلرَعِیَةِ مَا تَکرَهُ لِنَفسِکَ: آنچه که برای خودت نمی‌پسندی برای مردم مپسند. (ابن طقطقی، ۱۸۹٤:۹۱). ن. ک (سبزیان پور، ۱۳۸٦:۸۷). آذر باد، هر چه برایت نیک نیست، به دیگر کس نیز مکن

(آذر باد، ۲٦۲:۱۳۸۲).

۲-۱-۵. پا از گلیم خود دراز کردن

محقّق (٦۹:۱۳٤۰) و (۸۸:۱۳٦۳) ضرب المثل (مَدّ رِجلَکَ عَلَی قَدَرِ الکَسَاءِ، مجمع الأمثال میدانی) را با این بیت از ناصرخسرو مقایسه کرده ولی توضیحی درباره‌ی پیشینه‌ی آن نداده است:

من شدم ساعتی به استقبال　　پای کردم برون ز حدّ گلیم

بدان خود را میان انجمن جای　　مکش بیش از گلیم خویشتن پای

مشو برتر نشین از پایه‌ی خویش　　طلب کن جنس خود همسایه‌ی خویش

(ناصرخسرو، ۵۵۲:۱۳۷۲)

این در حالی است که ابوهلال عسکری (بی‌تا، ۱: ۱۱۷) ضرب المثل «مَدّ رِجلَکَ حَیثُ تُنَالُ ثَوبَکَ» (پایت را تا آنجا که لباست می‌رسد دراز کن) را از امثال ایرانیان دانسته و بیت زیر را در همان معنی می‌داند:

فَإعمَد لَمّا تَعلُو فَمَا فِی الّذِی　　لَا تَسطَیعُ مِنَ الأمُورِ یُدَانُ

انوشروان می‌گوید: پای به اندازه گلیم فرا کشید (مستوفی، ۱۱۹:۱۳۸۷) و (نفیسی، ٦۲۵:۱۳۱۰). برای آگاهی بیشتر از این مضمون ن. ک. (سبزیان پور، ۹۳:۱۳۸۹-۹٤ بازنگری در تحلیل...).

۲-۱-٦. زیر بار منّت فرومایه نرفتن(۳)

ناصرخسرو، شـکیبایی و تحمل گرسـنگی را بر مهمانی شخص پست و خسیس برتری می‌دهد و از همنشینی با انسان کم مایه و ناخن خشک پرهیز می‌کند:

ز نو کیسـه مـکن هـرگز درم وام کـه رسـوایی و جـنگ آرد سـرانجام

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲:۵۵۵)

لیکن مرا به گرسنگی صبر خوشتر است بر یافتـن ز دسـت فرومایـگان طعام

با آبـروی تشـنه بمانی از آب جوی به چـون ز بهر آب زنی با خران لطام

(همان:۲٦۱)

در فرهنگ ایران باستان بر عدم درخواست بخشش و کمک از انسان بخیل و پست بسیار تأکید شـده اسـت. «بزرگمهر» در این مورد چنین گفته است: «أشَدُّ مِنَ الحَاجَةِ أن تَكُونَ إلَى غَيرِ أهلِهَا» (جاحظ، ۱۹۸۳:٤۱) درخواسـت بخشـش کردن از نا اهلان بیشترین نیازمندی است.

۲-۱-۷. مدارا

محقّق (۱۳٦۹:۱٥٤)، (۱۳٦۳:٤٤)، (۱۳۸۸:۲۱) در سه مورد بیت زیر از ناصرخسرو را با یک ضرب المثل عربی و بیتی از ابوسلیمان خطابی مقایسه کرده است:

در بند مـدارا کن و در بـند میان را در بـنـد مکـن خیـره طـلب ملکت دارا

گـر تو به مـدارا کـنی آهـنگ بیابی بهـتـر بسی از ملـکت دار به مـدارا

(ناصرخسرو، ۲:۱۳۷۲)

بالمداراة تساس الأمور: یعنی کارها با مدارا اداره می‌شود.

مَـا دُمـتَ حَیّاً فَدَارِ النّـاسَ کُلَّهُم فَـإنَّمَـا أنـتَ فِـی دَارِ المـُدَارَاهِ

(ترجمـه: تـا زنده هستی با همه‌ی مردم مدارا کن، پـس همانا تو در خانه‌ی مدارا هستی).

ناصرخسرو، در جای دیگر می‌گوید:

بهـر سخـتی مـکن فـریاد بسیار بنـوش آن و مـده دل را به تـیمار

(ناصرخسرو، ۵۱۲:۱۳۷۲)

«بزرگمهر» مدارا را از نشانه‌های عاقل دانسته است: مِن عَلَامَاتِ العَاقِلِ بِرّهُ بِإخوَانِهِ، وَ حَنِینُـهُ إلَـی أوطَانِهِ، وَ مُدَارَاتُهُ لِأهلِ زَمَانِهِ (عسکـری، بی‌تا، ۲: ۵۸۸)، (ابن جوزی، ۱٤۱۲، ج۲: ۱۳۷): از نشانه‌های عاقل نیکی به برادران، میل به وطن و مدارای با مردم روزگار خود اسـت. از حکمت‌هـای ایرانی: إن لَم تَغضِ عَلَی القَـذَی لَم تَرضَ أبَداً. (ثعالبی، ۳۹:۲۰۰۳): اگر از خاشـاک چشم پوشی نکنی هرگز راضی نمی‌شوی. ن. ک. (سبزیان پور، ۹۳: ۱۳۸۹بازنگری...).

۲-۱-۸. برخورد با قدرتمندان و بزرگان

ناصرخسرو، انسان را از نزدیک شدن به پادشاهان و قدرتمندان بر حذر می‌دارد، و می‌گوید: نباید با آنها با گستاخی برخورد کرد، زیرا خشم آنها دامن گیر انسان می‌شود:

چو شه دارد تو را همسایه‌ی خویش طلب کن جنس خود همسایه‌ی خویش

بود در خشم شه آتش فروزی مرو پس پیش آتش تا نسوزی

عجب کاریست کار پادشاهی درو هم قهر و هم لطف الهی

(ناصرخسرو، ۵۵۲:۱۳۷۲)

مشو با خسروان گستاخ بازی زبان هش دار تا ستر در نبازی

(همان:۵٤۸)

در فرهنگ ایران باستان بارها در مورد دوری از پادشاهان و لزوم برخورد مناسب با آنها سفارش شده است:

ابن مقفع (۷۵:۱٤۰۷) در مورد همنشین شاه می‌گوید: مَثَلُ صَاحِبِّ السُلطَانِ مَثلُ رَاکِبِ الأسَدِ یُهَابُهُ النَّاسُ وَ هُوَ لِمَرکُوبِهِ أهیَبُ: همنشین شاه مانند سوار بر شیر است که مردم از او می‌ترسند و او از مرکب خود بیشتر از دیگران می‌ترسد.

یوسی (۵۱۷:۱٤۰۲) از بزرگمهر نقل کرده است: سُرِرتُ بِعَطَایا المُلُوکِ وَ جَوَائِزِهِم، فَلَم أسِر بِشَیءٍ أعظَمُ مِنَ الخِلَاصِ مِنهُم: از هدایای شاهان خوشحال شدم ولی هیچ چیز به اندازه نجات از آنها برایم مسرت بخش نبود.

نویری (۱۹۳٦، ج۱: ۱۲۱) در حکمت منسوب به ایرانیان آورده است: مَا أضعَفُ طَمَعَ صَاحِبِ السُلطَانِ فِی السَلَامَةِ: چقدر توقع همنشین پادشاه به سلامتی ضعیف است؟

غزالی (۱۰۹:۱۹٦۸) نقل کرده: از بزرگمهر پرسیده شد: أیُ عِزٍ یَکُونُ بِالذُلِ مُتَصِلاً فَقَالَ العِزُ فِی خِدمَةِ السُلطَانِ: کدام عزت است که همراه ذلت است؟ در جواب گفت: عزتی که در خدمت پادشاه است. برای آگاهی بیشتر از این مضمون ن. ک

(سبزیان پور، ۲۰۷:۱۳۹۰کنکاشی...). آذرباد: از مرد کینه ور قدرتمند دور باش (آذر باد، ۲۲۷:۱۳۸۲).

۲-۱-۹. آز و طمع(٤)

ناصرخسرو، آز و حرص انسان را مایه‌ی خواری و اندوه آن می‌داند:

طمع بسیار کردن خواری آرد نتیجه خواریش غمخواری آرد

مدار از کس طمع هر دم به چیزی شود خوار از توّقع هر عزیزی

(ناصرخسرو، ٥٤٩:۱۳۷۲)

از پندهای ایرانیان: سَبَبُ الهَوَانِ الطَمَعُ (ابن مسکویه، ٦٨:۱۹٥۲): طمع موجب خواری است.

۲-۱-۱۰. سکوت و سخن گفتن به موقع

ناصرخسرو، معتقد است انسان نباید هر سخنی را بگوید، بلکه باید گاهی خاموشی پیشه کرد:

سخن نا گفته باشد کی چو گفته چو شد گفته کجا ماند نهفته

به هر گفتار منما پیشدستی مگو ناگفتنی‌ها را که رستی

(ناصرخسرو، ٥٤٨:۱۳۷۲)

وی می‌گوید سخن را باید در جای مناسب خود گفت و هر گاه کسی از چیزی

آگاهی ندارد بهتر است در مورد آن سخنی نگوید:

سخن را به جای باید جست هموار به مـیدان در رود خوش اسـب رهوار

چرا خـامش نباشـی چـون ندانی برهـنه چـون کنی عورت به بازار

چه تازی خـر به پیش تازی اسبان گرفـتاری به جهـل انـدر گرفتار

(همان:۱٤٥)

خمـوشی مایه مـردان راهسـت که در گـفتن بسی شـر و گناه است

(همان:۵۱۳)

در مورد سـکوت و سـخن گفتن به موقع از قول ایرانیان آمده است: قِیلَ لِبَعضِهِم: السُّکُـوتُ أفضَلُ أمِ النُطقِ. فَقَـالَ: السُّکوتُ حَتّی یَحتَاجَ إلَی النُطقِ اذَا احتَاجَ إلَی النُطقِ فَالسُّکُوتُ حَرَامٌ. (راغب اصبهانی، ۱٤۲۰، ۱: ۳۱) و (زرین کوب، ۱۳۸٤:۲۰٤).

وَ قَـالَ بزرجمهر: مَا أُوتِیَ رَجُـلٌ مِثلَ غَزِیرَۀِ عَقلٍ، فَإن حَرَمَهَـا فَطُولُ صَمتٍ، فَإن حَرَمَهَا فَالمَوتُ أسـتَرُ لَهُ (ابن جوزی، ۱٤۱۲، ۲: ۱۳۸). به آدمی چیزی مانند عقل داده نشـده اسـت. پس اگر از آن محروم شود، سـکوت طولانی کند و اگر از سکوت هم محروم شد مرگ بهترین پوشش برای اوست.

از کسری نقل شده است: عَیُ الصَمتِ خَیرٌ مِن عَیِ الکَلَامِ: (وطواط، بدون التأریخ: ۱٦٦): عیب سـکوت بهتر از عیب سـخن اسـت. همچنین وطواط، ابیـات زیر را از ابونواس در همین معنا نقل کرده است:

مـُت بِـدَاءِ الصـَمتِ خـَیرٌ لَـکَ مـِن دَاءِ الکـَـلَامِ

(ابونواس، ۱۹٦۲، ج ۱: ۵۸۷)

(ترجمه: به درد سکوت مردن بهتر که مردن به درد سخن). برای آگاهی بیشتر از این مضمون ن. ک (سبزیان پور، ۷۸:۱۳۸۹ نقبی....).

در قابوسنامه آمده است: با همه هنر جهد کن تا سخن بر جایی گویی که سخن نه بر جای اگر چه خوب گویی، زشت نماید (عنصرالمعالی، ۲۸:۱۳٦٦). در متون پهلوی آمده است: سخن تیز به نگرش گو چه سخنی است که گفتن آن به، و سخنی است که پاییدن (آن بهتر) و آن پاییدن به از آن گفتن. نیک‌ترین پیرایه خاموشی دانید. سخن به اندازه خود گویی. ناپریده سخن مگویید (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸–۱۱۹). زبان به هنگام بهتر دارید (نفیسی، ٦۲۵:۱۳۱۰).

۲–۱–۱۱. امتحان و آزمودن(۵)

ناصرخسرو، معتقد است انسان باید یار خود را بیازماید آنگاه خوبی و بدیش را دریابد:

مکن همراهی کس نازموده   تفاوت دان ز دیده تا شنوده

(ناصرخسرو، ۵٤۷:۱۳۷۲)

ثعالبی (۳۹:۲۰۰۲) ضرب المثل «عِندَ الامتَحَانِ یُکرَمُ المَرءُ أو یُهَانُ» را از امثال ایرانیان دانسته است.

۲–۱–۱۲. عیب جویی(٦)

ناصرخسرو، عیب جویی و دقت کردن در عیب دیگران بسیار زشت می‌داند و به دوری از آن سفارش می‌کند:

مکن عیب کسان تا می‌توانی   که توای دوست عیب خود

ندانی

(ناصرخسرو، ۵۱۵:۱۳۷۲)

ور بترسی زانکه دیگر کس بجوید عیب تو چشمت از عیب کسان لختی بباید خوابنید

(همان:۹٤)

قیروانی (۱۳۷۲، ۲: ۵۷۷) از بهرام گور داستانی نقل می‌کند که بهرام با دیدن خیانت یک چوپان به خود می‌گوید: «تَأمُلُ العَیبِ عَیبٌ» دقت در عیب، عیب است.

۲-۱-۱۳. میانه روی

ناصرخسرو، همگان را به میانه روی در همه‌ی کارها فرا می‌خواند و افراط و تفریط را عامل رنج آدمی می‌داند:

برتر مشو از حدّ و نه فروتر هش دار مقصّر مباش و غالی

بر پایگه خویش اگر جز رنج نبینی و جز نکالی

(ناصرخسرو، ٤۳٦:۱۳۷۲)

میانه کار همی باش و بس کمال مجوی که مه تمام نشد جز ز بهر نقصان را

(همان:۹)

در منابع عربی از قول انوشروان در مورد میانه روی آمده است: وَ قِیلَ لِأنوشروان: مَا العَقلُ؟ قَالَ القَصدُ فِی کُلِّ الأُمُورِ (طرطوشی، ۵۲۹:۱۹۹۰). به انوشروان گفته شد؟ عقل چیست: گفت میانه روی در همه‌ی کارها. ن. ک. (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۹۲-۹۳).

۲–۱–۱٤. فضولی

ناصرخسرو، انسان را از دخالت کردن در اموری که به او مربوط نیست، بر حذر می‌دارد:

آنچت به کار نیست چرا جویی   و آنچت گریز نیست چرا گویی

ره راست جویی فضولی مجوی   گرت آرزو صحبت اولیاست

(همان:۸٤)

مِن حُسنِ اسلَامِ المَرءِ تَرکُهُ مَا لَا یُعنِیهِ.

محقّق (۹۱:۱۳٤۰) و (۱۱۸:۱۱۳٦۳) ناصرخسرو را در مضمون زشتی فضولی متأثر از روایات اسلامی دانسته است. بزرگمهر، جوانمردی را در ترک فضولی در کار مردم می‌داند: وَ سُئِلَ بزرجمهر: مَا المَرُؤةُ؟ قَالَ: تَرکُ مَا لَا یُعنَی (قیروانی، ۱۳۷۲، ۲: ٦۰۵): از بزرگمر پرسیده شد: جوانمردی چیست: گفت: ترک چیزی که مربوط نیست.

۲–۱–۱۵. گهر از حلق آویختن

ناصرخسرو، شعر را همچون مروارید می‌داند و می‌گوید: نباید آن را در خدمت افراد نالایق قرار داد:

من آنم که در پای خوکان نریزم   مرین قیمتی درّ لفظ دری را

(ناصرخسرو، ۱٤:۱۳۷۲)

(محقق، ۳۹:۱۳٦۳) می‌گوید: «ثعالبی» از «عیسی» (ع) نقل کرده است. لَا تَطرحُوا

الدُّرَ تَحتَ أرجُلِ الخَنَازِیرِ. دامادی (۳۲۲:۱۳۷۹) نیز عین مطلب بالا را در شـــرح بیت «ناصرخسرو» نقل کرده است. شفیعی کدکنی (۴۲۹:۱۳۸۳). در شرح بیت زیر از منطق الطّیــر «عطّار» گهر از حلق خوک آویختــن را از کنایه‌های منسوب به حضرت مسیح دانسته است لَا تَطرُحُوا الدُّرَ تَحتَ أرجُلِ الخَنَازِیرِ.

بس که ما در دیگ روغن ریخــتیم بـــــس گهــر کز حلــق خوک آویختیم

اما، سرکاراتی، معتقد است این تعبیر ریشه‌ی ایرانی دارد و به خوبی نشان می‌دهد کــه تأثیر دین و فرهنگ مسیحی بر آیین و ادب ایــران، در اوایل عصر مسیحی بسیار کم بوده و بالعکس تأثیر بسیاری از بنیادهای دینی و آیینی ایرانی بر دیانت عیسوی به شکل غیر مستقیم مسلّم است (سرکاراتی، ۴۷۸:۱۳۵۲).

قرائن و شواهد نشان می‌دهد این پند در ایران شهرت داشته، و این پندی حکیمانه منسوب به «بزرگمهر» اســت که «راغب اصفهانی» و «آبی» نقل کرده‌اند: المُصطَنعُ إلَی اللَئِیمِ طَوقُ الخِنزِیرِ تِبراً، وَ قُرطُ الکَلبِ دُراً، وَ ألبَس الحمار وشــیاً؛ وَ ألقم الحیهٔ شَــهداً راغــب اصبهانــی، ۱۴۲۰، ۱: ۶۸۵) و (آبــی، ۱۹۹۰، ۷: ۶۶). کسی که به فرومایه نیکی می‌کند، گردنبند طلا به گردن خوک و گوشــواره‌ی مروارید به گوش ســگ انداخته، لباس گرانبها به تن الاغ و عسل به دهان مار گذاشته است. ن. ک. (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۵).

۲-۲. تأثیرپذیری ناصرخسرو از فرهنگ ایران باستان به واسطه‌ی متنبّی

در بخش دوم به بررسی و تحلیل تطبیقی مضمون‌های حکمی ناصرخسرو با متنبّی می‌پردازیــم و وجوه تأثیر پذیری ناصرخســرو از متنبّی را بیان می‌کنیم. متنبّی، یکی از برترین شاعران تاریخ عرب و امیر شاعران قرن چهارم است و بسیاری از شاعران عرب

و ایرانی از شعر وی به ویژه اشعار حکمت آمیزش تأثیر پذیرفته‌اند. ناصرخسرو نیز از این شـــمار خارج نیست و ایشـــان در مواردی به مضمون‌های حکمی متنبّی نظر داشته اســـت. البته باید خاطر نشان کرد که منبع اصلی حکمت‌هایی که در آن ناصرخسرو از متنبّی تأثیر پذیرفته است خود ریشه در فرهنگ و حکمت ایران باستان دارد. بنابراین، ناصرخسرو به واســـطه‌ی متنبّی از حکمت ایران باســـتان تأثیر پذیرفته است زیرا خود متنبّی نیز تحت تأثیر افکار حکیمانه‌ی ایرانی بوده اســـت. این تأثیرپذیری در مواردی چند بازتاب می‌یابد از جمله:

۲-۲-۱. برخورد با دیگران

متنبّی، معتقد اســـت انسان باید از بخشـــش به کم مایگان پرهیز کند و به انسانهای بزرگوار یاری رساند:

إذا أنْـتَ أکـرَمْتَ الکـَرِیمَ مَلَکْتَهُ وَ إنْ أنْـــتَ أکرَمْـــتَ اللَئـــِیْمَ تَمَرَّدا

(متنبّی، ۱۹۳۰: ج۱: ۱۹۱)

(ترجمـــه: اگر تو به انسان بزرگوار بخشـــش کنی صاحب او می‌شـــوی، و او را به دست می‌آوری، ولی اگر به انسان پست ببخشی بر تو سرکشی می‌کند).

ناصرخسرو، نیز بر این باور اســـت که باید به شـــخص فرومایـــه کمک نکرد زیرا روزی بر انسان می‌شورد:

اگـر احـسان کنی با مستـــحق کن نه از بهـــر ریـــا از بـــهر حـق کن

چو پیـش جاهلی نعـــمت نهـی تو چـو تیغی شد که با دیوی دهی تو

که چـــون نادان بیـــاید از تو قوّت جهـــانـــی را در انـــــدازی به محنت

(ناصرخسرو، ۵۱۵:۱۳۷۲)

مردم ســـفله بسـان گرســـنه گـربه گـــاه بنـــالـــد بـــه زار و گـــاه بچـــــرّد

تاش همی خوار داری و ندهی چـیز از تـــــو چـو فرزنـد مهـــربانت نبرّد

راست که چیزی به دست کرد و قوی گشت گر تـو به وی بنـگری چـو شـــیر بغرّد

(همان:۵۰۲)

قرطبی(بدون التأریـــخ، ۱/۲: ٦٢٩)، جاحظ (۲۰۰۲، ۳: ۱۱٦)، و توحیدی (بی‌تا، ۳: ٤٠) عبـــارت «إحذَرُوا صَولَـــةَ الكَرِيمِ إذَا جَاءَ وَ اللَئِيمِ إذَا شَـــبَعَ» را با اندکی تفاوت از اردشـــیر نقل کرده‌اند. همچنین ثعالبـــی (۲۰۰۳: ۳۹) آن را از حکمت‌های ایرانی و ابن قتیبه (بی‌تا، ۱: ۳٤۳) و ابن عبد ربه (۱۹۹۹، ۲: ۷۲) از کسری نقل کرده‌اند.

۲-۲-۲. مرگ، درد بی درمان

متنبّی، مرگ را دردی بی درمان می‌داند، که هر طبیبی از درمان آن ناتوان است. وی مرگ را برای هر انسانی حتمی می‌داند:

وَ قَـدْ فَارَقَ النَّـــاسُ الأحِـبَّةَ قَبْلَنَا وَ أعْـيَا دَوَاءُ المَـوْتِ كُلَّ طَبِيْـبِ

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۱: ۳۵)

(ترجمه: مردم قبل از ما (پیشـــینیان) از دوستان و یارانشان جدا شده‌اند و به راستی که دارو مرگ همه‌ی طبیب‌ها را ناتوان کرده است).

«ناصرخسرو» نیز مرگ را دردی بی درمان می‌داند:

هـر که مــر او را کنـد او دردمند کــرد ندانــد بــه جــهان کس دواش

(ناصرخسرو، ۲۲۵:۱۳۷۲)

بهرام، در مورد حتمی بودن و ناگزیر بودن از مرگ می‌گوید: أنّا بهرام مَلِکُ فَارسَ، کُنــتُ أغنَاهُم بَطشــاً وَ أقسَاهُم قَلباً، وَ أطوَلَهُم أمَلاً و أحرَصَهُــم عَلَی الدُّنیَا، قَد مَلَکتُ البِلَاد وَ هَزَمتُ الجُیُوشَ وَ جَمَعتُ مِنَ الأموَالِ مَا لَم یَجمَعهُ أحَدٌ قَبلِی، وَ لَم أستَطِع أن أفتَدِی بِهِ مِنَ المَوتِ إذ نَزَلَ بِی (ابشــیهی۱٤۲۱، ۲: ۵۰۱). من بهرام، شــاه ایران هستم، من غنی‌ترین، خشن‌ترین، آرزومندترین، و حریص‌ترین شاهان نسبت به دنیا بودم، بر کشورم حاک شدم، پادشاهان را کشتم، سپاهیان را شکست دادم، بزرگان را خوار کردم و اموالی به دســت آوردم که هیچ کس به دســت نیاورده بود ولی هنگامی که مرگ به من نزدیک شد نتوانستم آن را با مال و ثروت بخرم.

۲-۲-۳.گذر عمر

متنبّی، می‌گوید: عمر انسان خواه طولانی و خواه کوتاه به پایان می‌رســد و نهایت و فرجام هر انسانی مرگ است:

کَثِیــرُ حَیَاةِ المــَرْءِ مِثْلُ قَلِیلــِهَا یَــزُولُ وَ بَاقِی عَیْشــِهِ مِثْلُ ذَاهِبِ

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۱: ۱۰۸)

(ترجمه: عمر بسیارِ آدمی همچون عمر اندک اوست، که سرانجام زوال می‌یابد و باقی زندگی‌اش همچون (عمر) رفته است).

«ناصرخسرو» نیز معتقد است که عمر انسان به هر اندازه که طولانی باشد، سرانجام به پایان می‌رسد:

عمر تو چو تو خرد و عمر عالم مانـــند کـــلان شخص او فراوان

آن عـمـر که آخـــر فنـــا پذیـــــرد پیـــوستـــه بود بـــه ابتـــداش پایـان

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۳۳۰-۳۳۱)

از پندهای منسوب به «انوشروان» آمده است: زندگانی را گر چه دراز بود یک روز شمارید (مستوفی، ۱۱۸:۱۳۸۷). ن. ک. (سبزیان پور و همکاران، ۳۸٤:۱۳۹۱).

۲-۲-۴. تحمل سختی

متنبّی، معتقد است که دستیابی به هر هدف و کاری باید سختی‌ها و موانع را تحمل نمود:

تُرِيْدِينَ لُقْيَـــانَ المَـعَالِي رَخِيْصَـــةً وَ لَابُـــدَّ دُوْنَ الشَـــهْدِ مِنْ إبَرِ النّحْلِ

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۲: ۲۰٦)

(ترجمه: آیا می‌خواهید به آسانی به شیرینی دست یابید، -اینگونه نیست- همانا در برابر شیرینی عسل، نیش زنبور قرار گفته است).

«ناصرخسرو» پختگی انسان و رســیدن به شرایط آرمانی را در گرو برخورد انسان با سختی‌ها می‌داند:

تا نبیند رنج و سختی مرد کی گردد تمام تا نباید باد و باران گل کجا بویا شد

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۱۳۲)

این مضمون در دســتورات اخلاقی ایران باســتان اینگونه آمده اســت: برای کرفه کردن، رنج بر خویشــتن پذیرفتن. برای آگاهی بیشــتر از ایــن مضمون ن.ک (عریان، ۱۱۷:۱۳۷۱).

کیکاوس نیز در مورد آسانیِ آمیخته با سختی این چنین گفته است: لَولَا مَرارَةُ البِلاءِ لَمَا وَجَدتَ حَلَاوَتَ الرَخاءِ. (ثعالبی، بی‌تا:٤٠). ترجمه: اگر تلخی بلا و مصیبت نباشد،

شیرینی آسایش را نمی‌یابی. برای اطلاع از این مضمون ن.ک (سبزیان پور، ۱۳۸٤:۹۹).

۲-۲-۵. خرد

متنبّی، معتقد اســت که عامل برتری انسان بر حیوان و وجه تمایز او با حیوان عقل و خرد اوست:

وَلَا العُـقُـوْلُ لَکَـانَ أدْنَــی ضَیْـغَــمٍ لَا أدْنَـــی إلَی شَـــرَفٍ مِنَ الإنْسَــانِ

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۲: ٤۲۵)

(ترجمه: اگر خرد نبود، کمترین و خوارترین شیرِ درنده از انسان به شرف نزدیک‌تر بود).

ناصرخسرو، که عامل برتری انسان بر حیوانات خرد اوست و انسان با عقلش است که به پادشاهی بر حیوانات دست یافته است:

گر خطیر آن بودی کش دل و بازوی قویست شـیر بایستی بر خلق جهان جمله امیر

(ناصرخسرو، ۱۳۷۲:۱۹٤)

محقّق بر این باورست که این مضمون از ادب عربی وارد ادب فارسی شده است. ولــی یکی از صاحب نظران و ادیبان عرب، متنبّی را در این مضمون متأثر از ســخنان حکیمان ایرانی می‌دان، ابوهلال عسکری (۱۹۵۲:۸۹) پس از نقل این سخن حکیمانه از خسرو پرویز: وَ قَالَ (ابرویز) یَوماً لِجُندِهِ: لَا یَشحُذُ امرؤٌ مِنکُم سَیفَهُ، حَتَّی یَشحَذَ عَقلَهُ: «یک روز پرویز به لشکریان گفت: هیچ یک از شما قبل از تیز کردن عقل، شمشیرش را تیــز نکنــد» می‌گوید: به اعتقاد من متنبّی، بیت زیر را به تأثیر از ســخن پرویز گفته است:

الرَأیُ قَبـلَ شَجـاعَةِ الشـُجـــعَانِ هُـــوَ أوّلُ وَ هـــیَ المَحـــلُّ الثَّـــانِی

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۲: ٤۲۵)

(ترجمه: اندیشــه و خرد باید پیش از شــجاعت انسان دلیر باشــد، همانا خرد در جایگاه نخست قرار دارد و شجاعت پس از آن است)

۲-۲-۶. ملازمت کلاغ و گرگ

محقّــق (۱۳٤۰: ٤٥-٤٦) و (۵۷:۱۳٦۳) در بیــت زیر از ناصرخسرو به نقل از حیاة الحیوان نوشته است:

نجــویی جز فــساد و شــر ازیــرا هــمیشه گــرگ باشــد میـزبانت

(ناصرخسرو، ۸۵:۱۳۷۲)

«کَالغَرَابِ وَ الذِئبِ لِأنَّ الذِئبَ اذَا أغَارَ عَلَی غَنَمٍ تَبَعَهُ الغِرَابُ لِیَأکُلَ مَا فَضَلَ مِنهُ»

ابوعبدالله ضریر می‌گوید:

یُوَاسِی الغِرَابُ الذِئبَ فِی کُلّ صَیدِهِ وَ مَا صَدَهُ الغِربَانُ فِی سَعَفِ النَخلِ

(ترجمه: کلاغ در شکارش همراه گرگ است در حالی که شکار کلاغ در شاخه‌های درخت خرماست).

محقّق، جز در صفحه‌ی ۳۷ مقاله‌ی «جستجوی...» که دوستی زاغ و گرگ را به نقل از ثعالبی، ایرانی دانسته است، توضیح دیگری نداده است.

اما دهخدا (۱۳۵۲، ج۳: ۱۳۰۲) در ذیل ضرب المثل «گرگ میزبان کلاغ است» پس از نقل دو بیت زیر از ناصرخسرو:

نشــان مدبریــت این بس که هرگز چــون عــباسی نشــویی طیلسانت

نجــویی جــز فســاد و شر ازیرا هــمیشه گــرگ باشــد میزبانت

(ناصرخسرو، ۸۵:۱۳۷۲)

می‌نویسد: مأخوذ از مَثَل عرب: «کالغراب و الذئب». سپس به نقل از میدانی، ضرب المثل را به زبان عربی شــرح داده شده اســت. اما قابل توجّه است که ثعالبی (۱٤۰۳:

ج٤: ١٠٣) با همه‌ی فارسی ستیزی خود بیت زیر را ترجمه‌ی امثال ایرانی دانسته است.

از میان شـــاعران عرب متنبّی، به ملازمت و همراهی کلاغ با گرگ اشـــاره می‌کند و می‌گوید: هر کجا گرگ شکار کند کلاغ نیز همراه اوست:

وَ لَاقَـــی دُونَ ثَایِهِـــمِ طِـــعَانـًا یُـــلَاقی عِنـــدَهُ الـــذِئبَ الغـــُرَابُ

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۱: ٦٠)

(ترجمه: در اطراف آغل هایشـــان نیزه زدنی می‌دید که (از کثرت کشـــتگان) کلاغ (برای خوردن کشـــته‌ها) با گرگ ملاقات کرد). ن. ک. (ســـبزیان پور، ۱۳۸۹: ۹۵-۹٦ بازنگری...).

۲-۲-۷. کامل کردن نیکی، مذمت کار ناتمام و ناقص

«متنبّی» هیچ عیبی را بالاتر از این نمی‌داند، که شخصی توانایی کامل شدن را داشته باشد، ولی ناقص و کم پایه بماند.

وَ لَـــمْ أرَ فـــِی عـــُیُوْبِ النَّاسِ شَـــیْئاً کَنَقْـــصِ القَـــادِرِیْنَ عَلَی التَّـــمَامِ

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۲: ٤٠٠)

(ترجمه: من هیچ عیبی بدتر از این ندیدم، که شخصی توانایی کامل شدن را داشته باشد، ولی ناقص بماند).

«ناصرخسرو» نیز به کمال نرســـیدن انسانهایی که توانایی رسیدن به کمال را دارند، عیبی بزرگ می‌داند:

بر دســـت مگیر چون سبکـــساران کـــاری که به ســـرش برد نـــتوانی

(ناصرخسرو، ١٣٧٢:٤١٤)

وَ قِیلَ لِأنوشـــروان: مَا أعظَمُ المَصَائِـــبِ عِندَکُم؟ قَالَ: أن تَقـــدَرَ عَلَی المَعرُوفِ فَلَا تَصطَنِعهُ حَتَّی یَفُوت. به انوشـــروان گفته شـــد: از نظر شما بزرگترین مصیبت چیست؟

گفت: اینکه قادر به انجام کار نیکی باشـــی و آن را آنجام ندهی تا فرصت از دســـتت برود (مارودی، ۱۷۳:۱٤۰۷).

انوشـــروان: أیُّ التَّفرِیطَاتِ الَّتِی تَبتَلُونَ بِهَا أشَـــدّس عَلَیکُم؟ قَالَ: أن تَقدِرَ عَلَی خَیرٍ نَعمَلَهُ فَتُؤخّرهُ وَ رُبَّمَا کَانَت سَـــاعَةً فَلَا تَعُودُ (عاملی، ۱٤۲۰، ۳: ٤۱۲): کدام کوتاهی که دحار شده‌اید برایتان سخت‌تر است؟ گفت: اینکه قادربه انجام کار نیکی باشی و آن را به عهقب بیندازی، چه بسا فرصتی پیش نیاید.

۲-۲-۸. نیک نامی

متنبّی، نیک نامی را عمر دوباره و جاودانی آدمی می‌داند:

ذِکْرُ الفَتَـــی عُـــمْرُهُ الثَّانِی وَحَـــاجَتُهُ مَا قَـــاتَهُ وَفَـــضُوْلُ الـــعَیْشِ أشْغَالُ

(متنبّی، ۱۹۳۰، ج۲: ۲۰٤)

(ترجمه: نام نیک برای آدمی عمر دوباره است، و نیاز انسان قوت اوست، و بقیه دردسر است).

ناصرخسرو، نیز نیکنامی را بسیار با ارزش می‌داند و می‌گوید: انوشـــروان نامش به خاطر عدالت و خوش نامی‌اش، جاوید ماند:

ز فـــعل نیک بایـــد نام مرد را زیـــرا به‌داد خویشتن شد نزد پدر معروف نوشران

(ناصرخسرو، ۳٤۵:۱۳۷۲)

بهـر چه خوشـــتر آید ز نامـها تن را به فعل خـــویش بدان نام نام باید کرد

که نام نیکو مرغیست فعل نیکش دام ز فعل خویش بـــدان دام دام باید کرد

(همان:۱۰۷)

هنگامی که بزرگمهر را برای کشـــتن می‌بردند، به او گفتند: سخنی بگو که آن را به یاد داشـــته باشیم: او گفت: سخن بسیار است، ولی اگر برایت ممکن است که سخن و

خاطره‌ی خوبی باشـــی، اینگونه باش (بیهقی، ۱۸۷:۱۳۹۰). ن. ک (سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۷۳-۷٤ نگاهی به کتاب...). از پندهای انوشروان: گفتم بهتر از زندگانی چیست؟ گفت: نیکنامی. (کاشفی، ۷۰:۱۳۰۸).

نتیجه

با بررســـی اشـــعار ناصرخسرو، به این نتیجه رسیدیم که او به وسیله‌ی نقل سینه به سینه و نسل به نسل با حکمت‌های ایران باستان و سخنان حکیمانه‌ی بزرگان و حکیمان ایران کهن آشـــنایی یافته و از آنها تأثیر پذیرفته و در اشـــعار خود بکار برده اســـت. از ســـوی دیگر وی در مضمون‌های حکمی خود از فرهنگ عصر عباســـی و شاعران آن روزگـــار به ویژه متنبّی تأثیر پذیرفته اســـت و در کاربرد برخی از مضمون‌های حکمی خود به شـــعر وی نظر داشته است؛ البته ریشه‌ی حکمت‌هایی که در آن ناصرخسرو از متنبّی تأثیر پذیرفته، خود در حکمت ایران باستان دیده می‌شود. و در واقع ناصرخسرو، به طریق دیگر و به واسطه‌ی فرهنگ عصر عباسی و ادبیّات عرب از فرهنگ و حکمت ایران باستان تأثیر پذیرفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱- انوشـــروان گفته اســـت: دشـــمن اگرد چه خُرد بود خوار مدارید (مستوفی، ۱۱۸۱۳۸۷) و (نفیسی، ۱۳۱۰: ٦٢٤-٦٢٥).

۲-در قابوس نامه آمده است: و دوست را به فراخی و تنگی آزمای(عنصرالمعالی، ١٤٢:١٣٦٦).

۳-در پندهای منسوب به «انوشروان» در قابوس نامه نیز دیده می‌شود: از گرسنگی بمردن به از آنکه به نان فرومایگان سیر شدن (عنصرالمعالی، ٥٢:١٣٦٦).

٤- اگر خواهی که از شـــمار آزادگان باشـــی طمع را در دل خویش جای مده (عنصرالمعالی، ٥٥:١٣٦٦، از پندهای انوشروان).

٥- در پندهای انوشروان آمده است: با نا آزموده همراهی مکنید (بدایعی بلخی، ١٨٥:١٣١٣).

٦- «کسری انوشـــروان» می‌گوید: میانه روی نیکوترین فصل‌هاست (ثروتیان، ١٢٦:١٣٨٨). از پندهای مکتوب بر تاج «انوشـــروان» آمده است: بی‌هنگام و جایی که مدارا باید تندی مکنید (نفیسی، ٦٢٦:١٣١٠).

منابع

الف: کتاب

۱-الآبی، أبو سعد منصور بن احسین (١٤٢٤)؛ نثر الدرر؛ تحقیق خالد عبدالغنی، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ.

۲-..... (۱۹۹۰)؛ نثر الدرر؛ تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعهٔ دکتور حسین نصار، الهیئهٔ المصریهٔ العامهٔ للکتاب.

۳-آذر باد مهر سپندان (۱۳۸۲)؛ رهام اشه؛ تهران، انتشارات تیمورزاده.

٤-آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۱)؛ پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیّات عرب؛ مجموعه مقالات و بررسیها، دفتر۷۲.

۵-.....(۱۳۸۵)؛ چالش میان فارسی و عربی؛ نشر نی، چاپ اوّل.

٦-آربری، ا. ج (۱۹۵۹)؛ تراث فارس؛ ترجمه یحیی الخشاب، داراحیاء الکتب العربیهٔ.

۷-ابن الجوزی، ابو الفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد (١٤١٢)؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم؛ دراسهٔ و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعیم زرزور، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ.

۸-الأبشیهی، شهاب الدین محمد بن احمد ابوالفتح (١٤٢١)؛ المستطرف فی کل فن مستظرف؛ مراجعهٔ و تعلیق محمد سعید، دار الفکر للطباعهٔ و النشر و التوضیع.

۹-ابن ابی حدید (۱۹٦۳)؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت، مکتبهٔ الحیاهٔ.

۱۰-ابن حمدون، محمد بن الحسن محمد بن علی، أبوالمعالی (١٤١٧)؛ التذکرهٔ الحمدونیهٔ؛ بیروت، دار صادر.

۱۱-ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (بدون التأریخ)؛ المقدمهٔ؛ داراحیاء التراث العربی.

۱۲-ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۸۹٤)؛ الفخری فی آداب السلطانیهٔ و الدول الاسلامیهٔ؛ و قد ثنی بتصحیحه بعد العالم العلامهٔ الغریفوزلدی أهاوردت هرتویغ درنبرغ، شالون علی نهرسون، مطبع مرسو.

۱۳-ابن عبد ربه، شـــهاب الدین (۱۹۹۹)؛ العقد الفرید؛ بیروت، دار و مکتبهٔ الهلال للطباعهٔ و النشر.

١٤-ابـــن قتیبهٔ الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (بـــدون التأریخ)؛ عیون الأخبار؛ بیروت، دارالکتب العلمیهٔ.

۱۵-ابـــن مسکویه، ابـــو علی احمد بن محمد (۱۹۵۲)؛ الحکمهٔ الخالـــدهٔ؛ تحقیق عبدالرحمان بدوی، القاهرهٔ، مکتبهٔ النهضهٔ المصریهٔ.

١٦-ابن المقفع، عبدالله (١٤٠٧)؛ الأدب الصغیر و الأدب الکبیر؛ دار بیروت للطباعهٔ و النشر.

۱۷-ابن ندیم، محمد بن اسحاق الوراق (بدون التأریخ)؛ الفهرست؛ بیروت، مکتبهٔ خیاط.

۱۸-ابونواس، حسن بن هانی (١٩٦٢)؛ الدیوان؛ بیروت، دار صادر للطباعهٔ و النشر.

۱۹-اقبال آشـــتیانی، عبـــاس (بی‌تا)؛ تاریخ مختصـــر ادبیّات ایـــران؛ از قدیمی‌ترین دوره‌های تاریخی تا ظهور غزنویان؛ به کوشش میرهاشم محدث.

۲۰-امین، احمد (بدون التأریخ) ضحی الاسلام؛ بیروت، دارالکتاب العربی.

۲۱-براون، ادوارد (۱۳۳۳)؛ تاریخ ادبی ایران؛ ترجمه علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر.

۲۲-البیهقی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۰)؛ المحسن و المساوی؛ بیروت، دار الصادر.

۲۳-ترابی، سید محمد (۱۳۷۱)؛ نگاهی به تاریخ و ادبیّات ایران پیش از اسلام؛ تهران، عطار، چاپ دوم.

٢٤-تفضلی، احمد (۱۳۷۸)؛ تاریخ ادبیّات ایران پیش از اسلام؛ تهران، سخن، چاپ سوم.

۲۵-التوحیدی، ابوحیان (بدون التأریخ)؛ البصائر و الذخائر؛ عنی بتحقیق و التعلیق علیه ابراهیم الکیلانی.

٢٦-ثروتیان، بهروز (۱۳۸۸)؛ خردنامه‌های ایران باستان؛ تهران، مهتاب، چاپ اوّل.

۲۷- الثعالبی، أبو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (بدون التأریخ)؛ الإعجاز و الإیجاز؛ بغداد، مکتبهٔ دارالبیان.

۲۸-..... (۲۰۰۳)؛ التمثیل و المحاضرهٔ؛ تحقیق و شرح و فهرسهٔ قصی الحسین،

بیروت، دار و مکتبهٔ الهلال.

۲۹-..... (۱٤۲۱)؛ الشکوی و العتاب و ما وقع للخلان و الأصحاب؛ تحقیق إالهام عبدالوهاب المفتی، المجلس الوطنی للثقافهٔ و الفنون و الآداب.

۳۰-.....(۱٤۰۳)؛ یتیمهٔ الدهر فی محاسن أهل العصر؛ شرح و تحقیق الدکتور مفید محمد قمیحه، بیروت، دار الکتاب العلمیهٔ.

۳۱-الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۹۸۳)؛ الآمل و المأمول؛ تحقیق محمدرضا ششن، دارالکتاب الجدید، الطبعهٔ الثانیهٔ.

۳۲-.....(۲۰۰۲)؛ البیان و التبیین؛ قدم له و بوبه و شرحه علی بو ملحم، بیروت، دار و مکتبهٔ الهلال للطباعهٔ و النشر.

۳۳-.....(۱۳٤٤)؛ ثلاث رسائل؛ القاهره، نشر یوشع فنکل، المطبعهٔ السفلیهٔ.

۳٤-.....(بدون التأریخ)؛ التاج فی اخلاق الملوک؛ تحقیق احمد زکی باشا، بغداد.

۳۵-دامادی، سید محمد (۱۳۷۹)؛ مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی؛ دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۳٦-دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۲)؛ امثال و حکم؛ تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.

۳۷-الراغب الاصبهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱٤۲۰)؛ محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء؛ حققه و ضبط نصوصه و علّق علی حواشیه عمر الطباع، بیروت، شرکهٔ دار الارقم.

۳۸- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)؛ از گذشته‌ی ادبی ایران؛ تهران، الهدی، چاپ اوّل.

۳۹-..... (۱۳۸٤)؛ نه شرقی نه غربی انسانی؛ تهران، امیر کبیر.

٤۰-الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱٤۱۲)؛ ربیع الابرار و نصوص الاخبار؛ تحقیق عبد الامیر مهنّا، بیروت، مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات.

٤۱-شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۳)؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات بر منطق الطّیر عطّار نیشابوری؛ تهران، سخن، چاپ اوّل.

٤٢–الطرطوشی، محمد بن الولید (١٩٩٠)؛ سراج الملوک؛ تحقیق جعفر البیاتی، ریاض: الرئیس للکتب و النشر طوسی.

٤٣–عاکوب، عیسی (١٣٧٤)؛ تأثیر پند پارسی بر ادب عربی؛ چاپ اوّل، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، تهران، نشر علمی و فرهنگی.

٤٤–العاملی الهمذانی، بهاءالدین محمد بن حسین (١٤٢٠)؛ الکشکول؛ ج٣، بیروت، مؤسسۀ الأعلمی للمطبوعات.

٤٥– عریان، سعید (١٣٧١)؛ متون پهلوی؛ تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی یران.

٤٦–العسکری، ابوهلال الحسن بن عبدالله بن سهل (بدون التأریخ)؛ جمهرۀ الامثال؛ حققه و علّق حواشیه و وضع فهارسه محمد أبوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، بیروت، دارالجیل.

٤٧–..................(١٩٥٢)؛ الصناعتین؛ تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابراهیم ابوالفضل، دارالحیاء الکتب العربیۀ، الطبعۀ الأولی.

٤٨–عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (١٣٦٦)؛ قابوس نامه؛ به اهتمام غلامحسین یوسفی، علمی فرهنگی، چاپ سوم.

٤٩–الغزالی، ابوحامد (١٩٦٨)؛ التبر المسبوک فی نصیحۀ الملوک؛ مکتبۀ الکلیات الازهریۀ.

٥٠–القرطبی، ابو یوسف عبدالله بن عبدالبر النمری (بدون التأریخ)؛ بهجۀ المجالس و أنس المجالس و شحذ الذهن و الهاجس؛ تحقیق محمد مرسی الخولی.

٥١–القیروانی، ابی اسحاق بن علی الحصری (١٣٧٢)؛ زهر الآداب و ثمر الآداب؛ مفصل و مضبوط و مشروح بقلم زکی مبارک، مصر، مطبعۀ السعادۀ، الطبعۀ الثانیۀ.

٥٢–گرشویچ، ایلیر، بویس، مری (١٣٧٧)؛ ادبیّات دوران ایران باستان؛ برگردان یدالله منصوری، فَروَهَر، چاپ اوّل.

٥٣–کاشفی، حسین بن علی واعظ (١٣٠٨)؛ اخلاق محسنی؛ به کوشش میرزا ابراهیم شیرازی، چاپ بمبئی.

٥٤-کریستینسن، آرتور (۱۳۳۲)؛ ایران در عهد ساسانی؛ ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ابن سینا.

٥٥-الماوردی، ابو الحسن بن محمد بن حبیب البصری (١٤٠٧)؛ أدب الدنیا و الدین؛ بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولی.

٥٦-المتنبّی، أبوالطیب (۱۹۳۰)؛ شرح دیوان المتنبّی (ج۱و۲)؛ شرح و تحقیق: عبدالرحمان البرقوقی، مصر، الرحمانیة، الطبعة الأولی.

٥٧- محقّق، مهدی (١٣٦٣)؛ تحلیل اشعار ناصرخسرو؛ انتشارات دانشگاه تهران.

٥٨-.....(١٣٤٠)؛ پانزده قصیده از حکیم ناصرخسرو قبادیانی؛ تهران، کتابخانه طهوری.

٥٩-.....(١٣٦٩)؛ شرح سی قصیده از حکیم ناصرخسرو قبادیانی؛ توس.

٦٠-.....(١٣٨٨)؛ شرح بزرگ دیوان ناصرخسرو؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

٦١-محمدی، محمد (١٣٧٩)؛ تاریخ و فرهنگ ایران، در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، پیوست‌ها؛ توس.

٦٢-مستوفی، حمدالله (١٣٨٧)؛ تاریخ گزیده؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، چاپ پنجم.

٦٣-ناصرخسرو (١٣٧٢)؛ دیوان ناصرخسرو؛ شرح: مینوی، مجتبی،، تهران، دنیای کتاب، چاپ سوم.

٦٤-النویری، شهاب الدین أحمد بن عبدالوهاب النویری (١٩٣٦)؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب؛ القاهرة، مطبعة دار الکتب المصریة.

٦٥-همایی، جلال الدین (بی‌تا)؛ تاریخ ادبیّات ایران از قدیمی‌ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر، ج۱و۲؛ تهران، چاپخانه مروزی، چاپ سوم.

٦٦-الوطواط، الامام العلامة ابی اسحاق برهان الدین الکتبی المعروف بالوطواط (بدون التأریخ)؛ غرر الخصائص الواضحة و النقائص الفاضحة؛ بیروت، دارالصعب.

٦٧-یوســی، الحسن (١٤٠٢)؛ المحاضرات فی اللغة و الأدب؛ تحقیق و شرح محمد حجی و أحمد شرقاوی، بیروت، دار الغرب السلامی.

ب: مقاله

۱-بدایعی بلخی (۱۳۱۳)؛ پند نامه انوشروان؛ مجلّه هنر، شماره١٤، صص ۱۸۱-۱۸۸.

۲-پیشگر، احد (۱۳۹۰)؛ معانی غنایی مشترک در شعر ناصرخسرو و متنبّی؛ پژوهشنامه ادب غنای دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال نهم، شماره هفدهم، صص۳۳-۵۲.

۳-دباشــی، حمید (۱۳۷۰)؛ انوشــیروان و بوذرجمهر در گلستان سعدی؛ مجلّه ایران شناسی، سال سوم، شماره اوّل، صص۸۵-۹۷.

٤- سبزیان پور، وحید (۱۳۹۰)؛ اهمیت منابع عربی در تبیین فرهنگ و ادب فارسی، مطالعه‌ی مورد پژوهانه‌ی (یادداشت‌های عبدالحسین زرین کوب) بر گلستان سعدی؛ پژوهشنامه نقد ادب عربی، دانشکده ادبیّات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، سال اوّل، شماره‌ی اوّل،، صص۲۵۳-۲۸۰. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیّات تطبیقی)

۵-..... (۱۳۸۹)؛ بازنگــری در تحلیل و شــرح مهدی محقّق بر اشــعار ناصرخسرو؛ گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، صص۸۷-۱۱۰. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیّات تطبیقی).

٦-.....(١٣٨٦)؛ تأثیــر ادب عربی بر اشــعار ملک الشــعرای بهــار؛ فصلنامه‌ی نامه‌ی فرهنگستان، دوره نهم، شماره اوّل، شماره‌ی۳۳، صص٧٤-٩٦.

۷-.....(۱۳۸۸)؛ تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی؛ مجلّه دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال۱۷، شماره ٦٤، صص۹۱-١٢٤.

۸-.....(١٣٨٤)؛ جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مشترک حکمی متنبّی و فردوسی؛ فرهنگ، شماره‌ی۵۵، صص۸۳-۱۰۵.

۹-.....(۱۳۸۹)؛ عرب زدگی در شــرح و تحلیل متون ادب فارسی؛ مجموعه مقالات

نخستین همایش ملّی نظریه و نقد ادبی در ایران، چاپ شـــده در نامه نقد، به کوشـــش محمد فتوحی، خانه کتاب، صص۵۰-۱۲۵. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیّات تطبیقی).

۱۰-..... (۱۳۹۰)؛ کنکاشـــی در تحلیل و بررســـی دو پند حکیمانه در ادب الصغیر و نهج البلاغه؛ همایش راهکارهای توســـعه بین رشـــته‌ای در حوزه‌ی زبان و ادبیّات عربی، دانشگاه یزد، صص۲۰۵-۲۳٤. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیّات تطبیقی).

۱۱-..... و فتاحیان، فرزانه، عزیزی، نسرین (۱۳۹۱)؛ معرّفی و نقد و بررسی پندهای مکتوب بر تاج انوشروان؛ همایش ملّی ادبیّات تعلیمی و گونه‌های آن، دانشگاه آزاد دهاقان، صص۳۷۵-٤۰٤. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیّات تطبیقی).

۱۲-.....(۱۳۸۹)؛ نقبی به روشـــنایی: در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی؛ نشریه ادبیّات تطبیقی، دانشگاه باهنر کرمان، دوره‌ی جدید، سال اوّل، شماره‌ی۲، صص٦۹-۹٦.

۱۳-..... (۱۳۸۹)؛ نکتـــه‌ای دربـــاره‌ی کنایـــه‌ی مروارید پیش خوک افشـــاندن؛ مجله گزارش میراث، دوره‌ی دوم، سال چهارم، شماره‌ی۳۹، صص٤۳-٤٥. (مجموعه مقالات نقد ادبی با رویکرد ادبیّات تطبیقی).

-ســـرکاراتی، بهمن (۱۳٥۲)؛ مروارید پیش خوک افکندن؛ دانشـــکده ادبیّات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۰۸، صص٤٦۸-٤۹۱.

۱٤-محقّق، مهدی (۱۳٤۰)؛ در جستجوی مضامین تعبیرات ناصرخسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب؛ مجله دانشکده ادبیّات دانشگاه تهران، شماره۱، سال نهم، صص۳۳-۹۳).

۱٥-نفیســـی، ســـعید (۱۳۱۰)؛ ده پنـــد انوشـــروان؛ مجله ارمغان، ســـال دوازدهم، شـــماره۹، صص٦۲۳-٦۲٦.